

«چشمه روشن» دکتر غلامحسین یوسفی

من نوای شاعر فردا هستم...

اقبال لاهوری

انتشار کتاب چشمه روشن: دیداری با شاعران زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی را باید نقطه تحولی در تاریخ ادبیات نویسی در ایران دانست. نوشتن تاریخ ادبیات زبان فارسی اعم از نثر و نظم تا کنون بیشتر بر مصداق کار سترگ استاد عالیقدر دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، بوده است که طی آن ابتدا مشخصات تاریخی و اجتماعی و فرهنگی هر دوره بتفصیل آمده و سپس جوانب عمومی ادبی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و از آن پس نمونه های برجسته ای از آثار شاعران و نویسندگان آن دوره مورد توجه واقع شده است. این روش البته یکی از بدیهی ترین و ضروری ترین طرق آشنایی عمومی با تاریخ تحولات مختلفه در ادبیات یک ملت است. اما در چشمه روشن، دکتر یوسفی ملاک کار را بر اساس کاملاً متفاوتی قرار داده و دست به ابتکار ظریف و در عین حال آموزنده ای زده که در خور توجه است. چشمه روشن مجموعه هفتاد و دو مقاله است هر یک پیرامون یکی از برگزیده اشعار هفتاد شاعر فارسی زبان قدیم و جدید (مولوی و سعدی هر کدام در دو مقاله مجزا مورد توجه دکتر یوسفی بوده اند). هر یک از این مقالات و نیز مجموعه کتاب چشمه روشن از چندین جهت قابل تأمل است.

اختصاص کامل کتاب به تجزیه و تحلیل یک دوره اشعار برجسته از مشهورترین شعرای ایران خصوصیت منحصر بفرد شعر را بعنوان یک محصول هنری مشخص بوضوح بیشتری می‌نمایاند. هنگامی که شعر و نثر و احیاناً مقولات و مقالات فنی و حرفه‌ای در تاریخ واحدی مورد توجه یک محقق قرار می‌گیرد خصوصیت ذاتی و استقلال معناسنجی شعر آن‌چنان که شایسته است مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اصولاً حساب کار شعر و عملکرد معناسنجی آن را بعنوان یک دستاورد خاص هنری باید از دیگر انواع «ادبیات» جدا کرد. شعر، نثر منظوم نیست. حادثه‌ای که در کلام شاعرانه اتفاق افتاده و یا در شرف وقوع است هویت و ماهیت شعر را تعریف و تبیین مستقل می‌کند. شعر برخورد دیگرگونه و منحصر بفردی با حقیقت هستی بشر دارد. شعر محصول مستقل صمیمانه‌ترین لحظات تلاقی وجدانیات یک بشر واحد با مسائل وجودی و ماهوی او و هویت فردی و گروهی اوست. شعر بحقیقت شاهراهی مستقل و یگانه دارد. چگونگی این شاهراه و پستی و بلندیهای آن را فقط با تکیه انحصاری و توجه ناب به مسائل و اضطرابها و احیاناً مکشوفات آن می‌توان دریافت. وقتی که مقالات دکتر یوسفی را یکی بعد از دیگری درباره اشعار شعرای نامدار ایران - ایران بمعنی فرهنگی آن - از رودکی سمرقندی گرفته تا عبید رجب (از گویندگان معاصر تاجیکستان) می‌خوانیم، بیکباره و در طول و عرض متن یک کتاب روان خلاق و گویش^۵ یگانه، آدمیانی را می‌بینیم حساس و کنجکاو، زودرنج اما دیرپای، که بی‌وقفه در تأمل کار جهان مانده‌اند. سنخیتی یگانه، روحی استوار و نافذ در اطوار کار جهان، انزوا و اشتراک این شاعران را شکل داده و نیز بهم پیوند داده است. رودکی در اندیشه گذران عمر است، فردوسی کاوه را محمل خشمی جهانی علیه بیداد می‌کند، عطار انگشت اشارت بر شبمنی می‌نهد که غرقه دریاست، مولوی گوش همچنان بر ناله نی می‌دهد، سعدی ناظر بر این حقیقت شگرف و عجیب از طرفه ترفندهای عشق است که «همه عمر برندارم سر از این خمار مستی/ که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی»، فروغ فرخزاد در عین وجودی زمینی صدای بال برفی فرشتگان را می‌شنود، آن‌چنان که سهراب سپهری صدای پای آب را. تأمل یکدمت و ناب و استوار دکتر یوسفی بر اندیشه‌های بکر شاعرانه عزیزترین آدمیان روزگار، خواننده را متوجه این حقیقت بی‌شائبه می‌کند که شاعران، چشمه روشن وجودشان نقبی بیواسطه به نبض حیات جهان دارد. کاشفان فروتن شوکران شاعرانند، نه مدعیان عقیده و جهاد آن‌چنان که خود، روزی شاعری گفت. جوینسده شادی در مجری آتشفشانها نیز خود

۵ «گویش» یا «گفتار» در این مقاله در مقابل discourse آمده است.

همان شاعری است که این صلت را به عبث روزی در اصحاب عقیده و جهاد جستجو می‌کرد. هم اوست که شعبده‌باز لبخند است در شبکلاه درد. شاعر است که در برابر تندر می‌ایستد و خانه وجود انسان را روشن می‌کند و می‌میرد. تأملی یکدست و استوار از آن‌گونه که زنده یاد دکتر یوسفی در کم و کیف کار شاعران و گذار رقصان شعورشان بر نبض هستی کرده است مجال نگاهی دیگرگونه را فراهم می‌آورد تا همراه این قلندران نظر باز روزگار به تماشای کار جهان نشست. دست در دستشان نهاد و رد نگاهشان را در گذر هستی آدمی دنبال کرد. این تأمل مستدام، این رویارویی بی تفرقه را در آینه وجود شعر در کمتر کتابی سراغ می‌توان گرفت آن چنان که در چشمه روشن. چیزی نیست مگر درک صریح دکتر یوسفی از حقانیت و استقلال کلام شاعرانه که چنین راهگشای او و ماست به تأملی گره گشای و حقیقت‌نما بر چگونگی حلول شعر در کالبد هستی.

۲ - تکیه بر یک شعر واحد

دومین مشخصه بارز چشمه روشن، روش دکتر یوسفی است در تکیه بر یک شعر واحد از شاعر منتخب او. بجای پراکنده‌گویی درباره گزیده‌های بجا و نابجا از اشعار مختلف یک شاعر، و یا تقسیم شاعران به ادوار مصنوع تاریخی که احیاناً ارتباطی با روح و جوهر شعر نمی‌توانستی داشت، دکتر یوسفی شعر واحدی را محل توجه خود قرار داده و تک تک ابیات آن را بررسی کرده است. این روش نیز خود گویای توجه اوست به چگونگی رهبرد شعر به یک حقیقت واحد و اهمیت ساختمان و زبان گویش شعر در ساختن و پرداختن مضامین معنوی و عاطفی آن. هر شعر واحد در حکم خانه‌ای است تو در تو. از غزلی از حافظ گرفته تا شبانه‌ای از شاملو، باید از مدخل هر شعر وارد شد و از در خروجی آن خارج. سطر اول هر شعر در ورودی آن است، سطر آخر در خروجی. در این خانه لحظه‌ای از جان جهان جاری است، نفسی از هستی، یادی از وجود انسان در جهان. باید در این خانه ابتدا رخصت ورود و حضور یافت. هر شعری بصرف یک اشاره رخصت ورود و حضور به خواننده خود نمی‌دهد. اشعار سمج و لجاجی هست که کمتر خواننده‌ای را بخود می‌پذیرد. اشعار دیگری فقط در ورودی را باز می‌کنند و یا ظواهر حیات خود را می‌نمایند. اشعار نابی هم سالیان دراز حرمت حضور و استمرار قراءت می‌طلبند تا سرانجام خواننده وفاداری را بخود بپذیرند. علاوه بر رخصت ورود در اشعار، رخصت حضور مداوم هم هست، یعنی اشعاری انسان را بخود می‌پذیرند و سپس در خانه وجودشان آدمی را ماندگار می‌کنند. در طول یک عمر، انسان شاید توان اقامت دائم فقط در تعداد

انگشت‌شماری شعر ناب را بیابد. این حقیقت را زنده‌یاد دکتر یوسفی بایست تلویحاً دریافته باشد که در «کارگه کون و مکان» با قولی از ارسطو می‌آغازد، در خانه وجود این غزلی حافظ که «حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست» تمکین می‌کند و با خروجی موقت از «پیش‌رندان رقم سود و زیان این همه نیست» به این حقیقت حرف شیلی شاعر انگلیسی می‌رسد که «شعر تصویر محض حیات است...» (ص ۲۶۸). اگر در شعر مولانا عبدالرحمن جامی دکتر یوسفی به صرف نوزده بیت در سبحة‌الابرار بسنده نمی‌کرد خواننده را براحتی نمی‌توانست متوجه حادثه شاعرانه‌ای بکند که در چم و خم هر بیت اتفاق می‌افتد (ص ۲۷۵). در پرداختن دکتر یوسفی به حبسیه‌ای از مسعود سعد سلمان، قصیده معروف «حصار نای»، است که اهمیت جهان‌خلاق یک شاعر را در حصار شعر واحدی یافتن بیشتر جلوه می‌کند. با فغان دردآلودی که «نالم زد دل چونای من اندر حصار نای/ پستی گرفت همت من زین بلند جای» مسعود سعد سلمان خواننده را به درون حصار نای می‌برد و در ابیات آخر قصیده با این امید که «زین جمله باک نیست چونومید نیستم» وی را از محدوده مسدود خود بیرون می‌کند. فقط از طریق تکیه بر یک شعر واحد است که چنین به جوهر ناب شعر می‌توان نزدیک شد.

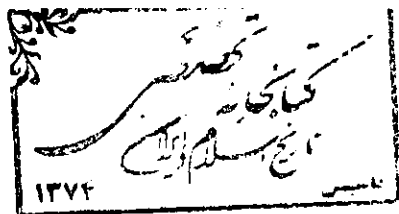
۳- دیدگاه شخصی نویسنده

شاید یکی از مهمترین وجوه تمایز نحوه گفتار دکتر یوسفی در کتاب چشمه روشن شروع و ادامه اکثر قریب باتفاق مقالات با نقل قولی از احوال و افکار شخصی خود اوست. مثلاً شروع مقاله سنائی غزنوی چنین است:

چهل و چند سال پیش در سالهای آخر دبستان در کتاب فارسی ما شعری از سنائی غزنوی درج بود که آن را بخاطر سپرده بودم و چنین آغاز می‌شد: «ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی...» آن روزها این ابیات، بی آن که به گنه معانی آن پی ببرم، برای من لطف و جاذبه‌ای دل‌انگیز داشت... (ص ۱۲۸).

و یا مقاله پیرامون شعر «برف» علی مؤید ثابتی چنین آغاز می‌شود:

بیست و چند سال پیش، در اوائل زمستان، نیمروز یکشنبه، در پیشه بلونی Bois de Boulogne نزدیک پاریس با دوستی فرانسوی بر نیمسکتی نشسته بودم و با هم سخن می‌گفتیم. هوا ابری و آسمان عبوس و کدر بود. کم‌کم برف نیز باریدن گرفت... مجذوب آن منظره شده بودم. بی اختیار قصیده «برف» مؤید ثابتی بیادم آمد... (ص ۶۴۳).



حضور ذهن هر نویسنده و مورخی از درک شخصی و تاریخی و دنیایی خود، آن‌چنان که بر دو پا بر زمین استوار است و با دو دست چهرهٔ حیات را می‌ساید، فعلیت روزگار او را در هر استنباط ذهنی دخیل می‌کند. این عینیت درک نویسنده مآلاً بالاترین و قابل اعتمادترین ملاک هر گونه قضاوت ادبی است. در پس استعارات و ضوابط مصنوع و متروک پنهان شدن و به عبث جزمیت عمومی و جهانی (ویا از همه بدتر «علمی») به استدراکات خصوصی خویش دادن، عمیقترین ورطه‌ای است که یک ناقد ادبی را می‌تواند تا قعر تصنع و تکلف سقوط دهد. هر منتقد ادبی می‌بایستی و باید در اولین مراحل درک زیباشناسی و معناسنجی خویش از هنر، دو پای محکم حقیقت وجودی خود را در گیل و لای روزگار خویش فروبرد و آن‌گاه بصراحت چشم در چشم شاعری بدوزد که وی را در خانهٔ وجود شعرش به درک حقیقتی می‌خواند. تصنع و تکلف در بیان هر نوع درک هنری زبان گویش را از جوهر نفس هنرناب بدور می‌کند. فقط با دو چشم نیرو گرفته از تغذیهٔ روزمرهٔ حیات، فقط با دو گوش توان یافته از فریادهای فوری روزگار، فقط با دو دست که صیقل و ضخامت جهان را به گوشت و پوست لمس کرده است می‌توان در آستانهٔ خانهٔ وجود شعری قرار گرفت که خود پناهگاهی می‌تواند بود، سایبانی حتی شاید، از مصائب واقعی یک روزگار، نه قصری تجملی ولی خیالی - پناهگاه فرار از مصائبی همان قدربری از حقیقت. اگر انسانی بر دو پای حقیقی و طبیعی خود ایستاد، واقعیتها و تلخ و شیرینهای روزگار خود را (نه تصورات موهوم از روزگاران از یادرفته را) آن‌چنان که هست در گوشت و پوست و رگ و پی خود احساس کرد و آن‌گاه در پس کلام حافظ و یا هر شاعر نمونهٔ دیگری حقیقتی را جاری دید که همچنان از پس قرون و اعصار بر تب و تاب جهان حاکم است، آن زمان است که می‌توان به حقیقت (نه به تعارف و مجامله) مدعی استمراری شد که در فرهنگ ادبی یک ملت جاری و معتبر است. صرف تأیید و تکرار تمجیدهای قالبی و تصنعی هرگز محل تداوم واقعی جوهر وجود شعر ناب و قابلیت حقیقت‌شکاف آن نمی‌تواند بود. باید بزرگان و نام‌آوران یک سنت هنری را واداشت تا حقیقتی از حقایق جدی جهان راروشن کنند و گرنه نام و دیوان شریف و افتخارآفرین آنان را باید بوسید و با احترام هر چه تمامتر به طاقچه‌ها و قفسه‌های موزه‌ها سپرد تا صرفاً محل رجوع باستان‌شناسان و مورخان تاریخ سیاسی و اجتماعی قرار گیرند، چون دیگر آنان را با جوهر خلاق و حقیقت‌شکاف شعر که گرد نسیانگر زمان بر دامن مضامین بلندشان نمی‌نشیند، کاری نیست. وجه تمایز گفتار گره‌گشا و گویش خلاق زنده‌یاد دکتر یوسفی در مقالات چشمهٔ روشن در این حقیقت است که تک تک

مضامین مورد توجه خود را در اشعار به حقایق و وقایع جاری روزگار خود پیوند می دهد. وی گذری از سرِ دل سیری و یا تکلفی «عالمانه» بر این اشعار و عواطف ندارد. وی فرزند زمان و زمانه خویش است. او ایرانی هوشمند، فرهیخته، فرزانه ای است، مردی جهان دیده که در تهران و مشهد و پاریس روزگار خود به سراغ مولای روم می رود، در خانه شعر او را می زند و می پرسد رفیق تو چه می گویی که من «مُرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم/ دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم»؟ بدون تقبل واقعیت و عینیت وجود انسان در جهان ملموس پیرامونش امکان این گفتگو میسر نیست.

۴ - بهره گیری از مضامین و نظرگاههای نظریه پردازان قدیم و جدید

ادبیات فارسی را بطور اعم، و شعر فارسی را بطور اخص (چه قدیم و چه جدید) باید از تنگنای تعارفات معمول خود ما ایرانیان و نیز از مهلکه «هنر جهان سومی» که برخی صاحب نظران غیر ایرانی بدان سویش می کشانند، رها کنید. بیش از آن که این شعر و هنر قباله هویت یک ملت باشد، چند و چون معناسنجی و زیباشناسی آن نمودار برجسته سنتی است دیرپای و زودجوش در پی استدراک حقیقتی از معنای زندگی. حافظ در پی «حفظ هویت ملی ایرانیان» نبوده است. حافظ ذهن خلاق مردی است که نظاره گر هستی آدمی است. شعر فارسی را صرفاً قباله هویت ایرانی دانستن لطمه غیر قابل جبرانی خواهد بود به هویت ناب و اصلی شعر: گذر پر توش و توان وجدانهای بیدار و خلاق در پی جستجوی حقیقتی که در جهان هستی جاری است و دقایق زودگذر حیات را تجلیگاه استدراکی نجات آفرین می تواند بود. تا فردای قیامت می توان فردوسی و حافظ و سعدی و یا نام شریف هر شاعر ارجمند دیگری را اوراد مکرر جادویی کرد که به تصنع و تکلف هویت می آفریند بی آن که سر سوزنی از حقیقت حیات را آن چنان که آنان یافته و به ما آموخته اند باز یافت و بازآموخت. باید به جوهر شعر آنان راه جست، به ذهن خلاقشان، وجدان پیدارشان، آنچه آنان را به وجد می آورد، به خشم، به درد، به نفرین، به دعا. به حقیقتی که آنان اشاره کرده اند دوباره راه یافت. به صرف نام خیام نسیاید دل خوش کرد. باید به حقیقت خیامی دست یافت و آن گاه آن را در جوهر حیات امروزین جاری ساخت. مهلکه «شعر و هنر جهان سومی» هم که برخی صاحب نظران غیر ایرانی برای ما ساخته اند همان قدر وحشتناک است. هیچ چیز «سومی» درباره ادبیات فارسی و یا هر ادبیات ناب دیگری وجود ندارد. شعر ناب، جهان اول و دوم و سوم نمی شناسد. اگر شعر فارسی را باید به جهانیان غیر فارسی زبان شناساند، این مهم باید به دلیل ذات

وجودی این شعر باشد نه اهمیت باستان‌شناسی و تاریخی و جامعه‌شناختی و مردم‌شناسی و غیره که احیاناً بر بعضی مضامین آن مترتب است. شعر، واجد حقیقتی است مستقل از هر علم. برای دست یافتن به چگونگی این حقیقت نظریه پردازان عدیده‌ای از قدیم‌الایام به بحث و تبادل نظر پرداخته‌اند. استنباط شعر قدیم و جدید فارسی را باید با بهره‌گیری صحیح از این ادبیات و وسیع تحلیلی و نظری غنا بخشید و تقویت کرد. کمتر منتقد ادبی معاصر را می‌شناسیم که چون استاد زنده‌یاد دکتر یوسفی مضامین و نظریه‌های نقد ادبی قدیم و جدید را اعم از منابع فارسی و عربی و اروپایی چنین یکدست و یکنواخت با احاطه کامل و تعادل نظر در شناخت طیف وسیعی از شاعران قدیم و جدید ایران بکار گرفته باشد. درجه آشنایی مرحوم دکتر یوسفی با مضامین نقد ادبی جدید در میان ایرانیان کم نظیر است. در خلال صفحات چشمه روشن بوضوح پیداست که وی با نقد ادبی قدیم و جدید - از ارسطو گرفته تا کروچه، از رشیدالدین و طواط گرفته تا محمدرضا شفیعی کدکنی - آشنایی کامل دارد. صرف یک آشنایی ابتدایی و تصنعی با این قبیل مضامین البته کافی نیست. توانایی کم نظیر دکتر یوسفی در بکارگیری بجا و حساس موازین و مواضع نظری است در نقد و بررسی قوس و قزح رنگینی از قدیم‌ترین شاعران تا جدیدترین نوپردازان شعر فارسی.

۵- اهمیت وزن شعر در القاء معانی و عواطف شاعرانه

دیگر از خصوصیات این مقالات توجه مستمر دکتر یوسفی است به ارتباط بین اوزان اشعار و مضامین مختلفه آنها. این مهم به دریافت خواننده از اهمیت وزن در القاء معانی کمک قابل توجهی می‌کند. این که در شعری از منوچهری، بعنوان مثال، «از همان آغاز قصیده - که به بحر رمل [فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن] است شنگی و شادمانی از شعر می‌تراود» (ص ۶۷) خواننده را متوجه ابعاد صوتی و صوری جدیدی در ساختمان قصیده «آن قطره باران بین از ابر چکیده/ گشته سر هر برگ از آن قطره گهر بار» (ص ۶۳) می‌کند. قبل از دکتر یوسفی البته اساتید دیگری نظیر دکتر خانلری نیز اهمیت مسأله وزن را در شعر بتفصیل آورده‌اند. ولی تا کنون چنین یکدست و مستمر دخالت مستقیم اوزان را در القاء معانی در نمونه‌هایی از قدیم‌ترین تا جدیدترین اشعار سراغ نداریم. به این استنباط دقیق از یکی از قصیده‌های فرخی توجه کنید:

قصیده فرخی [«شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار...»] در بحر رمل است [فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن]. رثاء در

هفت مقاله باقیمانده کتاب را به شعر معاصر اختصاص داده است. از نام‌آورترین شعرای متقدم این دوره نظیر ایرج میرزا، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، پروین اعتصامی و ملک الشعراء بهار تا سرایندگان چون سید اشرف‌الدین حسینی، اقبال لاهوری، ژاله قاسم مقامی و رشید یاسمی، و از مشهورترین نوپردازان متأخر این دوره نظیر نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، سهراب سپهری، فریدون توللی و نادر نادرپور تا کسانی چون دکتر لطفعلی صورتگر، پژمان بختیاری، جلال‌الدین همایی، علی مؤید ثابتی، و ابوالحسن ورزی یکی از برجسته‌ترین اشعارشان مورد توجه و نگاه تیزبین دکتر یوسفی قرار گرفته است. نقطه نظر خود دکتر یوسفی در باب توجه به اشعار نوپردازان بخصوص قابل توجه است:

این کتاب به آن منظور نوشته شده است که دوستاران شعر فارسی با انسواع گوناگون آن در طی روزگاران آشنایی بیشتر حاصل کنند و یا شاید در این زمینه آگاهی افزونتر بدست آورند... چون شعر خوب به دیروز و امروز منحصر نمی‌شود در نظر بوده است از آثار شاعران قدیم تا سرایندگان معاصر با انصاف سخن رود (ص ۱۱).

در آغاز خردنامه اسکندری، مولانا عبدالرحمن جامی، در زیر عنوان «در فضایل سخن و سخنوری و تقریب نظم این منظومه از عیب تکلف بری که نامزد است به خردنامه اسکندری» اشاره‌ای دارد به ضرورت نوشتن یک «اسکندرنامه» جدید و در ضمن آن می‌گوید:

کنون کرده‌ام پشت همت قوی	دهم مشنوی را لباس نوی
کهن مشنویهای پیران کار	که مانده‌ست از آن رفتگان یادگار
اگرچه روانبخش و جان‌پروراست	در اشعار نولدت دیگر است
به چندین هنر، پیر آراسته‌ست	ولی نی چو خوبان نوحاسته‌ست
دل نونیازان کوی امید	خط سبز خواهد نه موی سفید

جامی چون بسیاری انسانها و شاعران دیگری فرصت عبور از «خوبان نوحاسته» را به «پیران آراسته» میسر داشته است. هر موی سفیدی روزی سبز خطی بوده است. اگر تصور جامی در ذهن ما بیشتر با موی سفید است تا خط سبز آن را بیشتر پای شوخی روزگار باید گذاشت. اما جوهر شعر و امکان ره یافتن به آن نه در گرو خط سبز است و نه در انحصار موی سفید. هر خط سبزی آرزوی موی سفید است. هر موی سفیدی یادگار خط سبزی است. اگر شعر و شاعر به حقیقتی ره یافته باشند قدمت و تجدّد چه محلی از اعراب

می‌تواند داشت. حافظ در زمان خود نیمایی بوده است، نیما در عصر خود حافظی. چه جای خوشوقتی ست که سرانجام استاد فرهیخته عالیم و جامعی چون زنده‌یاد دکتر یوسفی که خداوندش قرین ارواح ایزدی خود کناد از پس گرد و غبار غرض ورزیها و افراط و تفریطها که با جوهر و جان شعر ناب بیگانه است، توانسته است از حد استنباط معمول فراتر رفته و بی هیچ جانب‌داری بی‌رویه و افراطی به نقد و تحلیل دامنه‌داری از شعر معاصر فارسی پردازد.

یکی از بهترین فصول کتاب، مقاله «راهگشا» درباره شعر نیما بطور اعم و شعر «اجاق سرد» او بطور اخص است. در این مقاله دکتر یوسفی انگشت بر یکی از حساس‌ترین نقاط ضعف جامعه ادبی معاصر می‌گذارد:

گروهی از ادیبان و شاعران چندان با نیما و شعر او ناسازگارند که از هر نوع گفتگو در این زمینه روگردانند و گاه بی آن که در آثار وی و نظریاتش تأمل و مطالعه کرده باشند همه را یکسره رد می‌کنند، حتی کسی که به طرح این گونه مباحث پردازد ممکن است مورد بی‌مهری ایشان قرار گیرد (ص ۴۷۶).

وی همچنین یکی از ریشه‌های اساسی این قبیل عکس‌العملهای نامطبوع را ردیابی می‌کند:

نشر بسیاری آثار ضعیف و خالی از جوهر شعری در قالبهای جدید در طی سالها — که منسوب به پیروی از شیوه نیمایی می‌نمایند و نمایندگان راستین شعر امروز نیز آنها را نمی‌پسندند — مخالفان را در رد اسلوب نیما پابرجاتر می‌کند... ناآگاهی بسیاری از سرایندهگان تجدیدخواه و بی تجربه از ادب و شعر و فرهنگ پرمایه ایران و اظهارنظرهای افراط‌آمیز برخی از طرفداران شعر جدید در نفی آثار بعضی از بزرگان ادب پیشین نیز این نگرانی را پیش آورده که حاصل ترویج این آراء، گسستن از شعر و فرهنگ قومی ست و در مظاهر ضعیف فرهنگ جدید غرب غرق و تحلیل شدن (ص ص ۴۷۶-۴۷۷).

حقیقت آن است که مادام که اساس نظری شعر معاصر فارسی و ضوابط معناسنجی و زیباشناسی گسستن آن از اوزان عروضی سنتی همچنان مکتوم مانده باشد، بقول دکتر یوسفی «رشته بیان به شور و تعصب سپرده شود جایی برای کشف و اظهار حقیقت نمی‌ماند» (ص ۴۷۷). قدر مسلم آن است که بغیر از بعضی اقوال پراکنده از جانب خود شاعران نوپرداز و عده قلیلی مقالات تحلیلی مقدماتی هنوز بعد از گذشت نزدیک به هفتاد سال از تاریخ سرودن شعر «افسانه» در دی ماه ۱۳۰۱، ما به اساس نظری شعر نو دسترسی

نداریم. بوده‌اند و هستند اشخاصی که خود را متکلم وحده در مسائل شعر معاصر فرض کرده‌اند. ولی اغلب این موارد چون با بیخبری محض و یا نسبی از مسائل نظری در نقدالشعر قدیم و جدید توأم بوده است کمتر راهگشای ما در دریافت صور و اسباب زیباشناسی و معناسنجی در شعر نیمایی و ماهیت انقلاب پایدار آن در شعر فارسی بوده است. اهمیت مقالات دکتر یوسفی درباره شعر نو و بخصوص درباره نیمای و شعر نیمایی راهگشایی و تأملی ست از سر حسن نیت که حداقل خصومت بی پایه و دلیل را می‌تواند از میان بردارد. حقیقت این حرف استوار دکتر یوسفی را باید حلقه گوش کرد که:

تأمل در شعر او [نیمای] برای کسی مطرح است که با فکری فارغ از تعصب آماده پذیرش تحوّل مطلوب در شعر و ادب باشد، خاصه آن که زندگانی پر تلاطم و تحول امروز ناگزیر برخی دگرگونیها را در همه زمینه‌ها پدید می‌آورد از جمله در انواع هنر و شعر، و شاعر امروز اگر بخواهد آثارش نمودار احوال انسان عصر او باشد نمی‌تواند به این عوالم بی اعتنا باشد (ص ۴۷۸).

توجه به مسائل حیاتی جاری روزگار و انعکاس غیر قابل اجتناب آنها در شعر امری مصنوع و انتخابی نیست. شاعر هر عصری - از حافظ گرفته تا نیمای - نمی‌تواند شعر خود را تجلیگاه حقایق روزگار خویش بداند بی آن که با تمام وجود در ضربان نبض حیات پیرامونش به نوسان درآمده باشد. اگر شعر به حقیقتی ره یافته باشد صرفاً با قبول این واقعیت بدیهی آغازیده که هیچ انسانی، بخصوص یک شاعر، با کتمان واقعیت‌های ملموس و عینی عصرش به حقیقتی ورای آنها راه نمی‌تواند برد. جوهر شعر ناب نو، همچنان که جوهر شعر ناب قدیم، اگر بیواسطه ملاحظات عقیدتی و متافیزیکی به حقیقتی رسیده، با دردی همدردی کرده، از سر تقصیر بی‌حرمتی به انسان نگذشته، ره به رهایی جُسته، و مآلاً امکان زندگی نجیب و شریفی را در این دوراوه منزل جستجو کرده، نبوده مگر از گذار و در رویی و چشم در چشمی مستقیم و بی پروا با وقایع و واقعیت‌های ملموس و جاری روزگارش. درک این مسائل در شعر قدیم و جدید ایران مستلزم هیچ وسیله دیگری نیست مگر عقل سلیم و سر سوزنی انصاف. اگر زنده‌یاد دکتر یوسفی قائل به این حقیقت شد که «آنچه در مجموعه آثار فروغ جلب نظر می‌کند جوهر شعری ست و نمودار آن است که وی دارای روح و قریحه‌ای ست شاعرانه» (ص ۴۹۴)، و یا زبان شعر او را «زنده و متناسب با آنچه شاعر در ضمیر دارد» (ص ۴۹۹) شناخت، و یا گفته است که «تردیدی نیست که آثار او آب و رنگی خاص دارد متفاوت با آثار دیگران و این خصیصه نمودار نوعی اصالت است در کار او که زندگی و جهان شعر و شعرگفتن را خود

مستقلاً تجربه کرده، نه آن که به تقلید و پیروی از دیگران اکتفا کرده باشد» (ص ۵۰) و یا به این واقعیت مقرر گشت که «بسیاری از اشعار فروغ ساده و روان و دلنشین، بخصوص تر و تازه است و شاعر به برکت خلاقیت تخیل هر لحظه خواننده را با ارائه وصفی دیگر و تصویری تازه تر مجذوب می کند و بدنبال خود می کشد» (ص ۵۰۲) و یا مآلاً به این نتیجه برسد که «شعر فروغ، با همه فرازها و فرودها که دارد، در ادب معاصر فارسی جایگاهی شایسته و ممتاز احراز کرده است و نمودار احوال نسلهاییست خاموش که او از ضمیر آنان سخن گفته» (ص ۵۰۸)، همگی نیست مگر ارمغان شایسته و بجای عقلی سلیم و ذوقی سرشار و در مورد دکتر یوسفی چیزی بسیار فراتر از سرسوزنی انصاف.

مطالعه این کتاب عالیقدر را به همه علاقه مندان شعر فارسی توصیه می کنم. حُسن ختام این مقاله را فرمایش شریف خود زنده یاد دکتر یوسفی می آورم که:

در این کتاب خواننده هم با شعر رودکی روبرو می شود و هم با آثار نوگرایان. داوری منصفانه در شعر و هنر مستلزم پرهیز از افراط و تفریط و رعایت اعتدال است، بحدی که بتوان در هر اثر، متعلق به هر کس و هر عصر و هر سلیقه و اسلوب، به هر نسبت مزیت و یا کاستی وجود دارد آن را بجای خود تشخیص داد و صادقانه عرضه کرد. از این رو نویسنده این سطور با برخی یکسونگریها که در محیط ادبی و فرهنگی ما در برخورد با آثار قدیم و جدید دیده می شود همدستان نیست و پذیرای هر اثریست که در آن جوهر هنری وجود داشته باشد، به هر سبک و از هر کس (ص ۱۱).